

بازگشت غزالی به تدریس در عصر سنجر

عباس احمدوند*

چکیده

امام محمد غزالی از شخصیت‌های برجسته علمی در تاریخ اسلام است که افکار و آثار او، علاوه بر تأثیر در علم و سیاست زمانه خویش، در قرون پس از خود نیز مؤثر واقع شد و حیات فکری او داورهای گوناگونی را طی تاریخ به خود دید. با این حال، برخی از جنبه‌های ورود غزالی به دستگاه سلطان سنجر سلجوقی و پذیرش تدریس نظامیه نیشابور هنوز جای بحث دارد؛ این مطلب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که بدانیم چرا پس از دوره‌ای گرایش به تصوف دوباره در سال ۴۹۹ق به دعوت سنجر سلجوقی و وزیرش فخرالملک پاسخ مثبت داد؟ مسئله دیگر این‌که علت کناره‌گیری او پس از یک سال چه بود و چه عواملی بار دیگر او را به بازگشت ترغیب کرد؟

در پژوهش حاضر، با رویکرد جامعه‌شناسی و زمینه‌شناسی تاریخی و بهره‌گیری از منابع تاریخی، نشان می‌دهیم که عوامل سیاسی قبل و بعد از دوره حکمرانی سنجر، از جمله مرگ برکیارق و قدرت گرفتن سنجر و خاندان نظام‌الملک، تأثیر بسیاری در گرایش غزالی به نظامیه نیشابور برای تبلیغ مذهب اهل سنت در زمان پادشاهی نیرومند داشته است؛ در حالی که، ضعف دولت سلجوقی، قتل فخرالملک، و حسادت و توطئه فقهای نیشابور از عوامل جدایی او از نظامیه نیشابور در فترت یک‌ساله بوده است.

کلیدواژه‌ها: غزالی، دولت سلجوقی، عهد سنجر، فخرالملک، نظامیه نیشابور، بازگشت به تدریس.

* استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، a_ahmadvand@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۰

۱. مقدمه

حجت‌الاسلام^۱ امام زین‌الدین محمد بن محمد الغزالی ابی عبدالله زاده طوس به سال ۴۵۰ ق (سبکی، بی تا: ج ۶، ۱۹۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳۵، ۱۲۶) بود که مقدمات علوم را در طوس فرا گرفت (فارسی، ۱۴۰۳: ۸۴؛ بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۲۱، ۲۷؛ سبکی، بی تا: ج ۶، ۱۹۴). سپس، برای ادامه تحصیل به جرجان نزد امام ابونصر اسماعیلی جرجانی (محمد بن ابی بکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل) (د. ۴۷۵) رفت؛ هم‌چنین در نظامیه نیشابور نزد امام‌الحرمین جوینی تحصیل کرد و با تلاش و کوشش در مذهب، اصول، خلاف، و منطق برتری یافت؛ حکمت و فلسفه را خواند و سخنان ارباب این علم را فهمید و ادعاهای آنان را رد و ابطال کرد. در هریک از این علوم کتاب‌های خوبی نوشت (بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۲۱، ۲۷؛ سبکی، بی تا: ج ۶، ۱۹۶) و با ابوعلی فارمدی صوفی و عمر خیام آشنا و مصاحب شد (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳۵، ۱۱۷؛ حاج سید جوادی و دیگران، ۱۳۶۸: ج ۱۲، ۸۱).

غزالی در نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری، یعنی در دوره سوم عباسی، عصر انحلال و ضعف سیاسی و نظامی و عصر انحطاط و آشوب در اخلاق و جمود و خمود در افکار، گسترش نهضت اسماعیلیه و دعوت فاطمیان، استیلای ترکان و پس از چندی تسلط سلجوقیان بر بغداد و رواج تأسیس مدارس نظامیه به قصد دفاع از دین و پشتیبانی از اصل سنت (فاخوری و الجبر، ۱۹۹۳: ج ۲، ۲۳۶-۲۳۷؛ غزالی، ۱۳۶۷: ۴۴) و هم‌چنین دوران استبداد سلاطین و قلع و قمع منتقدان (ندوی، ۱۴۲۳: ۳۰۴)، و برقراری نظام جاسوسی مقتدر با بهره‌گیری از اکثر اصناف (بویل، ۱۳۸۵: ج ۵، ۲۵۶-۲۵۷) حتی صوفیه (مرحبا، ۱۴۱۳: ۳۲۷) می‌زیسته است. با این حال، با مرگ ملک‌شاه، نزاع داخلی در امور، و آشفتگی پدیدآمده باطنیه مجال رشد یافت، قتل و کشتار رجال معروف رواج یافت، در میان فرق اسلامی به‌ویژه شیعه و سنی نزاع و جنگ برپا شد (ابن عماد حنبلی، ۱۳۹۹: ج ۳، ۳۶۸)، و کشتار و ناامنی رواج یافت. در این اوضاع بود که غزالی به سران سلجوقی نامه می‌نوشت و آن‌ها را ارشاد می‌کرد (قرضاوی، ۱۴۱۴: ۹۳). معین‌الملک را از لُهو و لعب بر حذر می‌داشت و ظلم وزارت خواجه نظام‌الملک را، که مایه فسق و فساد شده بود، به او گوشزد می‌کرد (غزالی، ۱۳۳۳: ۶۰).

نخستین آشنایی غزالی با مدارس نظامیه پس از مرگ پدرش بود؛ چنان‌که به سبب بی‌بضاعتی و فقر برای ادامه تحصیل به نظامیه نیشابور رفت (بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۲۱، ۲۷). با این حال، پس از مرگ امام‌الحرمین جوینی غزالی به لشکرگاه خواجه نظام‌الملک وزیر راه

یافت و به جاه و منزلتی خاص دست یافت (ابن عساکر، ۱۹۴۸: ج ۵۵، ۲۰۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۳۵، ۱۱۶). هم‌چنین در میان مردم هم به سبب حُسن کلام، فضل، و فصاحتش (سبکی، بی تا: ج ۶، ۱۹۷) مورد توجه ویژه بود. از این رو در ۴۸۴ ق به ریاست نظامیه بغداد منصوب شد که تدریس در آن عملی سیاسی بود و غزالی هم سهمی در توزیع عمومی قدرت سیاسی داشت (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۶۰). احیاگر فکری اسلام تسنن، که روابط حسنه‌ای با خلیفه، سلطان، و وزیر داشت و مورد توجه و مشاور آنان بود، از هر فرصتی برای القای آرا و اندیشه‌های خود بهره می‌برد و با نصایح خود آنان را در انتخاب راه یاری می‌کرد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ج ۳، ۵۹۲؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ج ۱۲، ۱۳۹). با وجود آن‌که روابط بین خلیفه و سلطان و ضعف و درماندگی خلیفه شانزده‌ساله در برابر شاه‌زادگان سلجوقی او را از دستگاه خلافت مایوس می‌کرد، به دستور همین خلیفه ضعیف کتاب *فضائح الباطنیه (المستظهری)* را به نام المستظهر تألیف کرد (غزالی، ۱۳۸۳: ۳-۵؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ج ۱، ۱۵۸). ماجرای باطنی‌ها تهدیدی واقعی برای همه دنیای اسلام سنی بود که حتی در دوره خلوت و عزلت نیز غزالی جرئت نداشت بر ضد آن‌ها کتاب بنویسد و عقاید آن‌ها را رد کند. این موضع‌گیری‌ها را بیش از آن‌که اعتقادی بدانند، سیاسی می‌دانستند که از مقتضیات زمان و نقش عوامل حکومتی برکنار نبوده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۰: ۴). با وجود این، به یک‌باره بغداد را ترک و بحث و تدریس را رها کرد که در میان دلایل ترک بغداد عواملی چون قتل خواجه نظام‌الملک در نقش حامی غزالی، بیم از کشته شدن به دست باطنی‌ها، جست‌وجوی شهرت و آوازه از نوعی دیگر (بکار، ۱۳۸۱: ۲۰۲)، درک نکردن سخنان او از سوی مردم (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۰)، زهد و پرهیزگاری و پرستش خداوند (قزوینی، ۱۹۹۸: ۴۱۳؛ حموی، ۱۹۹۵: ذیل «ماده»)، تعقیب و آزار علمای شافعی در شهرهای بغداد، ری، و اصفهان (بویل، ۱۳۸۵: ج ۵، ۷۷)، حمایت از تئش در برابر برکیارق، ترس از انتقام (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۲۳۷)، و تحولات روحی به چشم می‌خورد. به گونه‌ای که می‌گفت: «از جاه و مال بریدم و وارد تصوف شدم» (غزالی، ۱۳۶۰: ۴۷).

همه مورخان و محققانی که در این دوره قلم‌فرسایی کرده‌اند غیرممکن است صفحاتی یا حتی الامکان سطوری چند از اثر خود را به این شخصیت مهم و تأثیرگذار اختصاص نداده باشند. از مورخان مشهور مانند ابن خلدون، ابن عساکر، و ابن کثیر گرفته تا پژوهش‌گران و خاورشناسان هرکدام به نوعی غزالی، آثار، و تأثیرات او را معرفی کرده‌اند. صالح احمد الشامی تا حدود بسیاری آرای فلسفی و کلامی او را مدنظر داشته است (Al-Shami, 1993: 7) و مونتگمری وات و اسمیتس به زندگی‌نامه غزالی و

کیفیت حضور او در نظامیه نیشابور و روابطش با خلفا و سلاطین سلجوقی نظر ویژه‌ای داشته‌اند (Watt, 1963: 85; Smith, 1944: 33). با این حال، برخی دیگر مانند ریچارد فرانک بیش‌تر به تأثیر غزالی در رواج و تثبیت اندیشه‌های سنی اشعری در عهد سلجوقی نظر داشته و در این میان چگونگی ورود او به نظامیه نیشابور هم از نظرش دور نمانده است (Frank, 1994: 100). اثری دیگر هم با تمرکز بر آرای کلامی غزالی و در بررسی تطبیقی با آرای جوینی انجام شده که در واقع رساله دکتراپی است که در سال ۱۹۵۳ در دانشگاه ادینبورگ انجام شده است (as in study of M.A.R: 1953). اثر پالاسیوس هم چیزی فراتر از موارد پیش‌گفته نداشته است (Palacios, 1934: 13).

سید حبیب‌الله موسوی هم در کتاب خود تحولات عمیق بین مذاهب شیعه و سنی از قرن پنجم تا هفتم هجری قمری و اختلافات مذهبی آنان، از منظر تاریخی، سیاسی، و اجتماعی را تجزیه و تحلیل کرده و در این میان از غزالی به‌منزله یکی از تأثیرگذاران در بسط و اشاعه مذهب تسنن سخن گفته است (موسوی، ۱۳۸۸). با این حال، هیچ‌کدام از آثار پیش‌گفته درصدد تبیین روشمندانۀ علل بازگشت دوباره غزالی به تدریس در دوره سلجوقی برنیامده است. از این رو، می‌توان ادعا کرد پژوهش پیش‌رو نخستین تحقیق در این زمینه است و سعی خواهیم کرد این مسئله اساسی را روشن کنیم که چه تحولی در اوضاع رخ داد و غزالی چگونه بار دیگر تصوف و کنج عزلت را رها کرد و روی خوش به جاه و مال نشان داد.

۲. بازگشت غزالی به تدریس

دولت سلجوقی در دوره ملکشاه، با وزارت خواجه نظام‌الملک، بر قلمرو پهناوری سلطنت می‌کرد. با مرگ ملکشاه برکیارق رسماً جانشین ملکشاه شد و سایر نواحی در زد و خورد و کشمکش بود (غزالی، ۱۳۶۰: ۷۳۴). تا زمانی که نظام‌الملک در حیات بود آن‌چنان مصالح مسلمانان را تدارک دیده بود که هیچ صاحب فتنه‌ای نمی‌توانست سر برآورد، اما با درگذشت او فتنه‌ها آغاز شد (آقسرایبی، ۱۳۶۲: ۲۲). نظامیه‌ها پس از مرگ خواجه نظام‌الملک قدرت خود را حفظ کرده بود، در امور حکومت مداخله می‌کرد، و معتقد به وزارت‌خاندان نظام‌الملک بود؛ از جمله پس از مرگ ملکشاه، محمود با حمایت ترکان‌خاتون به سلطنت رسید و تاج‌الملک هم به وزارت انتخاب شد. برای جلوگیری از شورش برکیارق که پسر بزرگ‌تر ملکشاه بود او را گرفتند و زندانی کردند. انتخاب محمود و زندانی شدن برکیارق سبب عصبانیت غلامان نظامیه اصفهان شد، زیرا با تاج‌الملک هم

رابطه خوبی نداشتند. بنابراین، به شورش برخاستند و برکیارق را از زندان بیرون آوردند و به سلطنت گماشتند (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ج ۱۰، ۲۱۴-۲۱۵). محمود در این بین به علت بیماری فوت شد و محمد به سلطنت رسید، غزالی نیز از او حمایت می‌کرد. خاندان نظام‌الملک نیز از وزارت برکنار شدند به علت این که از محمد، برادر کوچک‌تر برکیارق، حمایت می‌کردند (همان: ۷۲۲). از این عبارات هم‌راهی غزالی و خاندان نظام‌الملک در امور سیاسی برداشت می‌شود که حامی یک‌دیگر بودند.

در دولت برکیارق عراق عجم غلبه داشت. دولت او را می‌توان دولتی عراقی به حساب آورد؛ غزالی نیز از عراق دل خوشی نداشت که در سال ۴۸۸ ق آن را ترک کرده بود. بنابراین، در دولت برکیارق که عراق عجم نفوذ داشت، به علت حمایت از تئش و از طرفی نفوذ عراق عجم در دولت برکیارق، غزالی به انزوا خرامید تا این که برکیارق از دنیا رفت و پس از او دولت سلجوقی تجزیه شد (عمادزاده، ۱۳۷۴: ۷۳۴). سنجر در خراسان استقلال یافت و خراسانیان (فخرالملک) هم قدرتی یافت که عرض اندام کند. اوضاع سیاسی دیگری در ایران حاکم بود که غزالی را ناگزیر از نزدیکی به حکومت می‌کرد، از جمله او احتیاج به مأمنی داشت تا خود را از باطنیه‌ای حفظ کند که در سال ۴۸۳ ق در الموت (هاجسن، ۱۳۶۹: ۵۵) قدرت گرفته بود، زیرا فرقه‌های گوناگون در طوس و نیشابور به جان هم افتاده بودند، بین کرامیه و سایر اقشار مردم نزاع در گرفته بود، و تعدادی از اهالی کشته شده بودند و در آخر شافعیان و حنفیان پیروز شدند. به نظر می‌رسد در آن دوره طوس از نبود وحدت رنج می‌برده، غزالی نیز از دسایس و ناهماهنگی مردم آن جا نگران بوده است (لمبتون، ۱۳۸۰: ۸۳).

قتل و کشتار به بهانه‌های گوناگون انجام می‌شد، کوچک‌ترین اتهامی کافی بود تا شخص را به محکمه سلطان بکشاند. محمد سلجوقی فرمان دستگیری وزیر خود سعدالملک ابوالمحاسن را صادر کرد، اموالش را گرفت، و با چهار تن از خبرچینان و یاران نزدیکش بر دروازه اصفهان به دار آویخت و به او تهمت خیانت به سلطان و به خبرچینانش اتهام اعتقاد به باطنی بودن زد (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ج ۱۰، ۴۳۷). در سال ۴۹۲ ق نیز ابوالقاسم فرزند امام‌الحرمین جوینی را در نیشابور کشتند، حال آن‌که او مردی سخنور بود (همان: ۲۹۱). به دنبال آن گروه‌های شافعی مذهب ضعیف شدند یا از بین رفتند؛ از جمله خاندان خجندی که از خاندان‌های شافعی مذهب اصفهان بود و حکم گروه فشار در خدمت خراسانی‌ها را داشت، نجم‌الدین رشید غیائی آن‌ها را از اصفهان اخراج کرد (طهماسبی، ۱۳۸۲: ۱۵۴) و در سال ۴۹۶ ق ابوالمظفر خجندی در ری کشته شد. حال این که او موعظه‌گر بود و گفتند

مردی علوی او را کشته است. با قدرت گرفتن حنبلی‌ها در بغداد، فتوای ممنوعیت لعن یزید صادر شد و یگانه پناهگاه غزالی برای رهایی از فقه‌های بغداد دولت نوبنیاد سنجر بود (ابن‌اثیر، ۱۴۲۲: ج ۱۰، ۳۶۶).

اگر در نحوه کناره‌گیری غزالی از تدریس نظامیه بغداد دقت کنیم معلوم می‌شود که او کاملاً از حکومت خود را جدا نکرده، بلکه راه رجوع را باز گذاشته است؛ زیرا بعد از خروج از بغداد راه ستیزه‌گری و انقلاب را نپیمود و امید بازگشت را در دل درباریان باقی گذاشت. پاسخ‌های او به انتظارات دستان گذشته‌اش آن‌چنان محافظه‌کارانه بود که باب مکاتبه را باز گذاشته بود و با یاران قدیمی حکومت (مانند معین‌الملک) مکاتبه می‌کرد (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۲۲۳). دولت سلجوقی و سنجر نیز به غزالی احتیاج داشتند، زیرا یکی از علل تأسیس مدارس نظامیه جلب توجه مردم، احسان به نیازمندان، و بزرگداشت دانشمندان بود (محمدرضا، ۱۳۸۶: ۱۰۴). هم‌چنین سنجر با الزام غزالی برای تدریس نظامیه نیشابور به دنبال کسب مشروعیت دینی و مردمی بود و از طرفی غزالی موتور محرکه دولت سلجوقی و نظریه‌پرداز آن‌ها محسوب می‌شد و او را با عنوان «فیلسوف دولتی» می‌خواندند که در سایه آن‌ها به سر می‌برده است. از ۲۸ سالگی جزء حواری وزیر سلجوقی، خواجه نظام‌الملک، بوده و جز دو کتاب فقهی‌اش، *التعلیق و المنحول*، تمامی کتاب‌هایش را پس از در آمدن به سلک رجال بزرگ دولت سلجوقی نوشته است (باغستانی، ۱۳۸۰: ۱۶).

هجده ماه پس از مرگ برکیارق، غزالی به‌منظور تدریس به نظامیه نیشابور بازگشت (وات، ۱۳۸۵: ۱۰۵) و اینک موقع خروج از انزواست، زمان پادشاهی دیندار و قدرتمند (به قول خودش در *المنقذ*) فرا رسیده است. باید در ناصیه سنجر نشانی از تحول در اوضاع و احوال دیده باشد که او را امیدوار کرده بود و زمان را برای تجدید دگرباره سنت مناسب یافته بود (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۶۴). آن‌گونه که در *المنقذ من الضلال* می‌گوید:

پس از ده سال که در خلوت و عزلت به‌سر بردم ضرورتاً سبب‌ها و علت‌هایی برایم روشن شد که نمی‌توانم برشمارم. این اسباب گاهی از راه ذوق و زمانی از طریق علم برهانی و گاه دیگری با قبول ایمان رخ می‌داد (غزالی، ۱۳۶۰: ۵۷).

روزگار، روزگار سستی و بی‌ایمانی و دور، دور باطل است اگر بخواهی مردم را از بی‌راهه به راه آری نه این است که همه مردم با تو دشمن خواهند شد و اگر چنین شود چگونه با آن‌ها مقاومت می‌کنی و چگونه با آن‌ها توان زیستن؟ این کار باید در روزگار مساعد و در زمان پادشاهی دیندار و نیرومند انجام گیرد. مدتی کار عزلت و کوتاهی از حق‌گویی را ادامه دادم و کار را به خدای تعالی وا گذاشته بودم. در این حال انگیزه‌ای در

پادشاه وقت به وجود آمد که انگیزه‌ای درونی بود و از هیچ امر خارجی مایه نمی‌گرفت. مرا امر کرد تا به نیشابور بروم و برای رویارویی با فتنه مواجه شوم. کار به جایی رسید که اگر اصرار می‌ورزیدم به خطر می‌کشیدم (!) با خود گفتم که دیگر مجال نشستن نیست و دلیلی برای عزلت و کناره‌گیری و استراحت باقی نمانده (همان: ۶۰-۶۱).

اکنون می‌دانم که مراجعت دوباره برای نشر علم رجوعی همانند گذشته نیست که در آن زمان دانش را به‌خاطر کسب جاه به‌کار گرفته و با قول و عمل برای پیش‌برد آن مقاصد تلاش می‌کردم، اما حالا به سوی دانشی می‌روم که از جاه و مقام رو گردان است. غرض آن است که برای اصلاح خود و دیگران قیام کنم (همان: ۶۱).

در متن نامه‌ای که در *فضائل الانام* آمده است علت ورود مجدد به تدریس نظامیه نیشابور را الزام فخرالملک به این کار بیان کرده است (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱). نویسندگان دیگر هم به همین مطلب اشاره کرده‌اند که الزام و اصرار فخرالملک غزالی را به نظامیه نیشابور کشانده است (ابن عماد حنبلی، ۱۳۹۹: ج ۳، ۱۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۹، ۳۲۴؛ حموی، ۱۹۹۵: ذیل «ماده»؛ سبحانی، ۱۴۱۱: ۳۲۶). او مجبور بود که برای تدریس به نظامیه نیشابور برود و بعد از تکرار و اصرار بسیار دعوت را اجابت کرده است (ابن خلکان، بی‌تا: ج ۴، ۲۱۸)، زیرا در *فضائل الانام* گفته است که باید به افاضت علم و نشر شریعت مشغول شود، زیرا فترت و وهن به کار علم راه یافته است (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱). وقتی از کیفیت خروج او از خانه و اجابت دعوت برای رفتن به نیشابور سؤال کردند گفته است که معذور بوده و جایز ندانسته است که دعوت در دین و نفع رساندن به طالبان علم را متوقف کند (سبکی، بی‌تا: ج ۶، ۲۰۹-۲۱۰). معین‌الملک (تاج‌المعالی ابوالقاسم علی بن سعید بیهقی) نیز برای بیرون کشیدن غزالی از انزوا تلاش‌هایی کرده است (آشتیانی، ۱۳۱۸: ۶۵-۶۹).

اوضاع فوق، یعنی مرگ برکیارق که غزالی با او رابطه خوبی نداشت و قدرت گرفتن سنجر به‌منزله پادشاهی نیرومند از دیدگاه غزالی و خراسانی‌ها، زمینه سیاسی را برای ورود به نظامیه هموار کرد؛ از طرف دیگر، غزالی از جامعه نامتجانس مذهبی که دچار درگیری بودند رهایی می‌یافت، اما سنجر به او نامه نوشت که:

خبر آمدن تو در جهان معروف شد تا مردمان اعتقاد ما در حق علما بدانند معاف کردن از درس ممکن نیست که فخرالملک چاکر ما بود که تو را به نیشابور فرستاد و ما برای تو مدرسه‌ها کنیم و بفرماییم تا جمله علما هر سال یک بار پیش تو آیند و هر چه بر ایشان پوشیده باشد بیاموزند و اگر کسی را با تو خلافتی هست دندان بکند و بگوید تا اشکال وی حل کنی فترت و وهن به کار علم راه یافته است (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱).
درد همگانی شده و طبیبان بیمار و خلق در معرض نابودی افتاده‌اند (غزالی، ۱۳۶۰: ۶۰).

هم‌چنین دور شدن موقتی عراق عجم از حکومت، قدرت گرفتن باطنیه، ترورهای بزرگان، قتل و کشتار به بهانه‌های گوناگون، و رو به اضمحلال رفتن شافعیان انگیزه‌های ورود غزالی را به دستگاه حکومتی تقویت کرد و خواستار احیای سنت شد؛ اصرار و الزام سنجر و فخرالملک هم مضاف بر علت شد و راه را برای ورود او هموارتر کرد. غزالی برای دلیل دیگر ورودش به نظامیه به حدیثی از پیامبر (ص) اشاره کرده است که: «خداوند هر صد سال دینش را وعده تجدید و احیا داده است»، وی خود را شامل حال این حدیث می‌دانست (همان: ۶۱).

عاقبت غزالی به درخواست سلطان سنجر و اصرار و الزام وزیرش فخرالملک در ذی‌قعدة ۴۹۹ ق از طوس به نیشابور آمد و در نظامیه به تدریس نشست و حدود یک سال به تعلیم طالبان اشتغال ورزید (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۸۴).

جمله اهل طوس به استقبال آمدند و در آن روز جشن بزرگی برپا کردند و نثارها کردند؛ دل‌های عزیزان از ارباب قلوب و اهل بصیرت به مساعدت برخاستند و در خواب و یقظت تنبیهات رفت که این حرکت مبدأ خیرات است و سبب احیای علم و شریعت، پس چون اجابت کرده آمد کار تدریس رونق پیدا کرد و طلبه علم از اطراف جهان جنبش گرفتند (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱).

۳. از نیشابور تا بازگشت به انزوای طوس

پس از ورود به نظامیه حقایقی بر او روشن شد که به‌زودی تصمیم به فرار از مدرسه گرفت و آن از این قرار بود که سنجر نابالغ از سال ۴۹۲ ق در سمت ملک در خراسان حکومت می‌کرد (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۳۲). زمانی که غزالی به دستگاه سنجر رفت او عنوان ملک داشت و کودک نابالغی بود که بازیچه دست امرا و غلامانش بود. غلامانی که او را با بازی‌های کودکان مشغول کرده بودند و خود چنان دمار از روزگار مردم درآورده بودند که مردم حتی گوشت سگ و کودک را می‌خوردند و کارد به استخوان همه رسیده بود (ظهیری نیشابوری، ۱۳۳۲: ۴۶). در این اوضاع غزالی نمی‌توانست موقعیتی در مقابل رقیبان برای خود ایجاد کند (یثربی، ۱۳۸۱: ۳۵). شاید به همین علت بود که سنجر را به راه صلاح و نیکوکاری دعوت کرد و او را از روش سلطان ملک‌شاه، آلب ارسلان، و طغرل بر حذر داشت و نصیحه‌الملوک را برای او نوشت (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۷۲) و آن پادشاه قدرتمندی را که تصور می‌کرد عیان ندید تا در پناه او بتواند به احیای سنت بپردازد. بنابراین، همان‌گونه که در خروج از بغداد به همه اسباب و تعلقات دنیوی که برای او فراهم بود پشت‌پا زد و

آن‌ها را به کودکان عراقی واگذاشت (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۵۹)، این‌بار نیز نیشابور را به کودکان سلجوقی واگذاشت و بهترین ملجأ را در همان خانقاه دید.

پس از سه ماه از ورودش به نیشابور، فخرالملک در سال ۵۰۰ ق (ندوی، ۱۴۲۳: ۲۷۶) به‌دست فردی باطنی کشته شد. فقیهان نیشابور که فخرالملک را حامی و تکیه‌گاه واقعی غزالی می‌شمردند محیط را برای آزار رقیب مساعد دیدند، زیرا فقهای نیشابور به حدیث تمایل پیدا کرده بودند و از طرف دیگر غزالی هم فقهای نیشابور را طالب جاه و مال دنیوی می‌دانست. بنابراین، پس از قتل فخرالملک، حامی غزالی، شورش به تحریک فقها بر ضد وی صورت گرفت و او را به درگاه سنجر سلجوقی احضار کردند (غزالی، ۱۳۳۳: ۳۶).

آزارهایی که غزالی از دست علمای سنی درباری دید او را در ترک نیشابور مصمم کرد، نگارش *مشکاه الانوار* هم بهانه‌ای برای غوغا علیه او آفرید که به کفر و بددینی متهم شد (ساکت، ۱۳۸۱: ۶۱). جار و جنجالی هم که از تدریس غزالی در نیشابور برای وی پیش آمد ظاهراً قبل از هر چیز از گفت‌وگو درباره‌ی همین *مشکاه الانوار* آغاز شده است (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۱۹۶). یکی از دشمنانش به قصد گرفتار کردنش کلماتی از متن نسخه‌ای از *مشکاه الانوار و المنتقد من الضلال* را تغییر داد، اما پیش از آن‌که درستی نسخه‌ی مجعول تأیید شود مؤلف کذب آن را ثابت کرد. وقتی سنجر از این حقیقت خبر یافت آن مرد را دستگیر و از خانه‌اش در نیشابور بیرون کرد. وی شهر را ترک کرد و به اردوی شاهی رفت و در آن‌جا به دسایس خود ادامه داد تا این‌که سنجر برای دریافت حقیقت کار غزالی را به نزد خود احضار کرد، او به‌موقع به دربار آمد و مخالفانش را شرمده کرد (بویل، ۱۳۸۵: ج ۵، ۲۶۸). این حسودان و مدعیان خود را در استادی شایسته‌تر و یا لااقل هم‌پایه‌ی غزالی می‌دانستند که در پوستین او افتاده بودند و به بهانه‌ی حمایت از دین و حراست از مذهب علم دشمنی برافراشتند و فتنه به پا کردند (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۷۷). در نامه‌ای دیگر که در *فضائل الانام* آمده به این مطلب اشاره کرده است که حاسدان نسبت به او رشک می‌بردند و *کلمات المنتقد* و *مشکاه الانوار* را تغییر می‌دادند و کلمات کفرآمیز از آن درمی‌آوردند (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱). هم‌چنین کلماتی را در طعن ابوحنیفه به او نسبت می‌دادند (همان: ۱۲). از این نکته هم معلوم می‌شود که دستگاه حکومت سلجوقی به حنفی‌گرایی داشتند و از آن‌ها حمایت می‌کرده است که برای تخریب غزالی به دستاویز طعن ابوحنیفه رو آورده‌اند.

تغییر دیگری که در حکومت سلجوقی به وقوع پیوسته بود قدرت گرفتن مردان شمشیر بود که میانه‌ی خوشی با وزارت و دیوان‌سالاری نداشتند، که از لوازم تمرکز قدرت بود. آنان به تدریج مقدرات حکومت را به‌دست گرفتند و در عزل و نصب وزیران دخالت مستقیم

داشتند، حال این که در گذشته این گونه نبود و کسی جرئت مداخله در امور حکومتی را نداشت (ظهیری نیشابوری، ۱۳۳۵: ۴۵). برای غزالی دیگر حامی‌ای مانند فخرالملک در کار نبود و قدرتی هم برای پادشاه نمانده بود.

علاوه بر مواردی هم چون ضعف حکومت، نظامی‌گری، حسادت و دسیسه‌های فقیهان نیشابور، و قتل فخرالملک نباید از قتل علما به دست گروه‌ها و فرقه‌ها غافل ماند که همانند طوس در نیشابور نیز یا به تحریک فقها یا باطنیه عده‌ای به قتل می‌رسیدند، زیرا خراسان به سبب اختلاف بین دو فرقه شافعی و حنفی، شیعی و سنی آستان حوادث خونین بود. با پشتیبانی دولت حنفی مذهب سلجوقی و فتنه‌ای که در سال‌های قبل عمیدالملک کندری و آلب ارسلان بر ضد شافعی و اشعری بر پا کرده بودند جماعت حنفی در اکثر بلاد خراسان بر شافعی غلبه پیدا کرد (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۷۴). حربه طعن بر ابوحنیفه از هر سلاحی برنده‌تر بود (همان: ۱۷۵) و غزالی نیز به این امر متهم بود بنابراین، باید جانب احتیاط را نگاه می‌داشت و به منزله حامی مذهب شافعی و مجدد آن خود را از مخاطرات حفظ می‌کرد. بدین ترتیب، وی چاره را در کناره‌گیری و رفتن دید، زیرا تصوف مورد توجه عامه بود و مشایخ صوفیه مورد عنایت و احترام خلفا، سلاطین، و امرا بودند؛ اشعری نیز مورد توجه و حمایت سلطان و خلیفه بود، غزالی هم تلاش خود را در راه ترویج این دو به کار برد (یثربی، ۱۳۸۱: ۳۶). از جمله قتل‌ها کشته شدن قاضی ابوالعلا صاعد بن ابی محمد نیشابوری حنفی در جامع اصفهان بود که به دست فردی باطنی کشته شد (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ج ۱۰، ۴۱۵) و به فاصله کمی پس از رفتن غزالی از نیشابور، در محرم سال ۵۰۲ ق، عبدالواحد بن اسماعیل احمد بن محمد ابوالمحاسن رویانی طبری فقیه شافعی کشته شد. او از حافظان مکتب شافعی بود چنان که می‌گفت: «اگر تمام کتب شافعی بسوزد من از حافظه خود آن‌ها را املا خواهم کرد» (ذهبی، بی تا: ج ۱۹، ۲۶۰). پس از مدتی نیز محمد بن یحیی شاگرد غزالی و رئیس اصحاب شافعی نیشابور کشته شد (ابن خلکان، بی تا: ج ۴، ۲۲۴).

این رخدادها نیشابور طوس را برای غزالی امن‌تر جلوه می‌داد شاید به علت همین اوضاع ناخوشایند نیشابور و دولت سلجوقی بود که غزالی بیمار شد و یکی از دلایل رها کردن تدریس و رفتن به طوس را از دست دادن سلامت جسمی او بیان کرده‌اند (وات، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

به هر صورت، غزالی همانند سال ۴۸۸ ق که حامی‌اش نظام‌الملک را از دست داد و از نظامیه بغداد خارج شد این بار نیز با از دست دادن حامی‌اش فخرالملک در نظامیه نیشابور از حاکمیت و تدریس فاصله گرفت.

در روزهای تیره و ملال‌آور انزوا، که غزالی از توطئه و تحریک فقیهان نیشابور رنج می‌برد، خبر درگذشت کیا لهراسبی در وی تأثیر کرد. چهار سال قبل از آن هم ابوالمظفر خواری که قاضی طوس بود درگذشته بود و غزالی خویش را رفته می‌دید؛ به‌همین علت بود که وقتی او را مجدد به عراق دعوت کردند گفت: «اکنون وقت وداع و فراق است نه سفر عراق» او گویی یک مرگ پیش‌رس را پیش‌بینی می‌کرد (غزالی، ۱۳۳۳: ۳۶).

پس از خروج از نظامیه نیشابور اوقات خود را پیوسته به تلاوت قرآن کریم و هم‌نشینی با صاحب‌دلان و گذراندن نماز مشغول می‌داشت تا جمادی‌الآخر سال ۵۰۵ ق فرا رسید. احمد برادرش نقل کرده است:

روز دوشنبه به هنگام صبح برادرم وضو ساخت و نماز گذارد و گفت: کفن مرا بیاورید، گرفت و بوسید و بر دیده نهاد و گفت: سمعاً و طاعتاً للدخول علی الملک. آن‌گاه پای خویش را در جهت قبله دراز کرد و پیش از برآمدن خورشید راهی بهشت گردید (ابوالفرج جوزی، ۱۴۰۶: ۱۷۸-۱۷۹؛ غزالی، ۱۳۶۰: ۸).

۴. نتیجه‌گیری

از بررسی حوادث عصر غزالی این‌گونه برمی‌آید که بین فرقه‌ها اختلافات فکری - عقیدتی به‌قدری شدید بود که به قتل هم راضی بوده‌اند. رها کردن تدریس نظامیه بغداد از سوی غزالی ریشه در قدرت گرفتن برکیارق به کمک عراق عجمی‌ها دارد، زیرا غزالی از یک طرف حامیان خود را از دست داده بود و از طرف دیگر با سلاطین حنفی مواجه شده بود و یا در حمایت از انتخاب سلاطین ناموفق بود و کسانی بر اریکه قدرت تکیه می‌زدند که غزالی از آن‌ها حمایت نکرده بود (برکیارق). بنابراین، چاره‌ای جز رفتن به انزوا نداشت درست هجده ماه پس از مرگ برکیارق و قدرت گرفتن سلطان سنجر به صحنه تدریس می‌آید، زیرا حامی‌ای از جنس نظام‌الملک، یعنی فخرالملک، می‌یابد و به گمان غزالی سلطان سنجر پادشاه نیرومندی است، اما با قتل فخرالملک و تغییر اوضاع سیاسی و به دنبال آن قتل‌های دیگر دوباره به خانقاه رو می‌آورد، زیرا تصوف و خانقاه هم برای عوام و هم امرا و سلاطین مورد احترام بود، و این‌گونه خود را در پناه خانقاه حفظ می‌کرد.

پی‌نوشت

۱. در حدود سال‌های ۴۸۸ ق برای نخستین‌بار کاربرد لقب حجت‌الاسلام در تاریخ مسلمانان محرز شده است. نخستین شخصیتی که این لقب برای او به‌کار رفت امام محمد غزالی (د. ۵۰۵ ق) بود

که از سویی به تقویت معنوی مرزهای شام اهتمام داشت و از سوی دیگر به تألیف آثاری بنیادین در بازنگری اسلام دست زد (پاکتچی، ۱۳۹۱: ج ۲۰، ۱۷۲).

کتابنامه

- آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۸). *تقدی بر تهافت الفلاسفه غزالی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- آقسرای، محمود بن محمد (۱۳۶۲). *مسامره الاخبار و مسایره الاخبار*، ترجمه عثمان توران، بی‌جا: اساطیر.
- آهنچی، آذر (۱۳۷۸). «تأثیر فرهنگی غزالی در بغداد و مسیر تفکر وی از تهافت الفلاسفه تا احیای علوم‌الدین»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۷۷ و ۷۸، ش ۶۳ و ۸۶.
- ابراهیمی دینانی، غلام‌حسین (۱۳۷۰). *منطق و معرفت در نظر غزالی*، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌العديم، کمال‌الدین عمر بن احمد (بی‌تا). *بغیه الطیب فی تاریخ حلب*، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن (بی‌تا). *النجوم الظاهره فی ملوک مصر و القاهره*، مصر: دارالکتب.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳). *تاریخ ابن‌خلدون*، ترجمه عبدالحمید آیتی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن‌خلکان، شمس‌الدین احمد (۱۹۶۸). *وفیات الاعیان و انباء الزمان*، به تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالتقافه.
- ابن‌رشد (۱۳۸۵). *فصل المقال فی ما بین الحکمه و الشریعه*، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
- ابن‌طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷). *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن (۱۹۴۸). *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت: دمشق.
- ابن‌عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد (۱۳۹۹). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت: دارالممیزه.
- ابن‌کنیر دمشقی، عمادالدین اسماعیل (۱۴۰۷ ق). *البدایه و النهایه*، تصحیح احمد ابوملحم، علی نجیب عطوی و علی عبدالساطر، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌محمود قزوینی، زکریا (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*، تهران: امیرکبیر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۶). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۳). «گفت‌وگو راجع به زندگی غزالی»، *مجله آموزش و پرورش*، س ۹، ش ۹.
- باغستانی، اسماعیل (۱۳۸۰). «عناصر سازنده فرهنگ و تناقضات اندیشه غزالی»، *آیین پژوهش*، س ۱، ش ۶۹.
- بغدادی، خطیب (۱۴۱۷ ق). *تاریخ بغداد*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بکار، عثمان (۱۳۸۱). *طیبه‌بنای علوم از نظر حکمای مسلمان*، ترجمه جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بویل، جی. آ. (۱۳۸۵). *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیرکبیر.

- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۶۳). *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- ترقی‌جاه، حمید (۱۴۱۲ ق). *ترجمه سیره المصطفی*، ج ۱، تهران: حکمت.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۵). «سلجوقیان: اختلافات مذهبی و پیامدهای آن»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، س ۵، ش ۵۱.
- تلمسانی، المقری (۱۴۱۹ ق). *نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب*، بیروت: دارالفکر.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۶). *قصص العلماء*، به تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- حاج سید جوادی، احمد و دیگران (۱۳۶۸). *دائرةالمعارف تشیع*، ج ۱۲، تهران: سعید یحیی.
- ذهبی، محسن‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ ق). *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، بیروت: دارالکتب العربی.
- ذهبی، محسن‌الدین محمد بن احمد (بی‌تا). *سیر اعلام النبلاء*، بیروت: الرساله.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹). *الاعلام*، بیروت: دارالعلم الملایین.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). *فراز از مدرسه*، تهران: امیرکبیر.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۸۱). «غزالی و دگراندیشی و دگراندیشان»، در: کشاکش غزالی و اسماعیلیان، نوشته محمد کریمی زنجانی اصل، تهران: کویر.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۱ ق). *بحوث فی الملل و النحل*، بیروت: الدار الاسلامیه.
- سبکی، تاج‌الدین بن علی بن عبد الکافی (بی‌تا). *طبقات الشافعیه*، تحقیق محمود محمد الطناخی و عبدالفتاح محمد الحلو، بی‌جا: دارالنشر.
- سعادت‌فر، فریبا (۱۳۸۶). «نقش غزالی در تجدید حیات علوم دینی و مخالفت با علوم عقلی و اثباتی»، *فصل‌نامه تخصصی فقه و تاریخ و تمدن*، س ۳، ش ۱۲.
- شامی، صالح احمد (۱۴۱۳). *الامام الغزالی*، دمشق: دارالقلم.
- صادقی، مقصود علی (۱۳۷۷). «جایگاه وزارت در عهد سنجر»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، س ۲، ش ۱۶۶.
- صالحی، شامی (۱۴۱۴ ق). *سبل الهادی*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۶۵). «منحنی تحول اندیشه سیاسی غزالی»، *معارف*، س ۳، ش ۳.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). *سلجوق‌نامه*، با مقدمه اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
- عزیزی، حشمت‌الله (۱۳۸۸). «پشتیبانی خواجه نظام‌الملک از صوفیان بزرگ خراسان»، *نامه تاریخ پژوهان*، ش ۱۸.
- عمادزاده، حسین (۱۳۷۴). *تاریخ مفصل اسلام و ایران*، تهران: بی‌نا.
- عمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۱). *نورالسیره*، بیروت: دارالآفاق العربیه.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۳۸۷). *مبانی اندیشه سیاسی اسلام*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۳۳). *فضائل الأنام*، تصحیح عباس اقبال، تهران: ابن‌سینا.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۶۰). *المنتقد من الضلال*، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران: امیرکبیر.

- غزالی، ابوحامد (۱۳۶۷). *نصیحه الملوك*، به تحقیق جلال‌الدین همایی، تهران: مؤسسه نشر هما.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۷۱ الف). *الاربعین*، ترجمه برهان‌الدین حمدی، تهران: اطلاعات.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۷۱ ب). *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
- غزالی، ابوحامد (۱۴۱۸ ق). *الوجیز*، به تحقیق علی معوض عادل عبدالموجود، بیروت: دارالارقم بن ابی ارقم.
- غزالی، ابوحامد (۲۰۰۴). *احیاء علوم الدین*، به تحقیق زین‌الدین ابی‌الفضل عبدالرحیم بن‌الحسین العراقی، بیروت: دارالمکتبه الهلال.
- فاخوری، حنا و خلیل الجر (۱۳۶۷). *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- فلاح، مرتضی (۱۳۸۳). «خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه، سیاست در عمل»، *کاوش‌نامه*، ش ۹، س ۴.
- قادر، حاتم (۱۳۷۰). *اندیشه سیاسی غزالی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قرضاوی، یوسف (۱۴۱۴ ق). *الغزالی بین مادحیه و ناقذیه*، بیروت: مؤسسه الرساله.
- گلستانی، سیدهاشم و دیگران (۱۳۸۷). *غزالی و اخلاق و فضیلت دینی*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- لمبتون، آن.ک.اس. (۱۳۸۰). *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- مجاهد، احمد (۱۳۷۰). *مجموعه آثار فارسی احمد غزالی*، تهران: دانشگاه تهران.
- محمدنیا، مرتضی (۱۳۸۶). «ایرانیان و تأسیس مدرسه و کتاب‌خانه نظامیه بغداد»، *آیینیه پژوهش*، ش ۴، ش ۱۰۴، خرداد.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۷۸). «کاوش عناصر نظریه دولت در اندیشه سیاسی امام محمد غزالی»، *نامه فرهنگ*، ش ۴، ش ۳۲.
- مدرس، میرزا محمدعلی (۱۳۶۹). *ریحانه‌الادب*، ج ۳، تهران: خیام.
- مراقی، محمدمصطفی (۱۳۵۵). *مسلسله زعماء الفلسفه و الادب و الاخلاق حلقه الغزالی*، مطبوعات: دارالمأمون.
- مرحبا، محمد بن عبدالرحمن (۱۴۱۳ ق). *خطاب الفلسفه العربیه الاسلامیه*، بیروت: عزالدین.
- مینوی، مجتبی (۱۳۶۸). *نقد حال*، تهران: خوارزمی.
- ناصری طاهری، عبدالله (۱۳۷۵). *تاریخ سیاسی اجتماعی افریقا از آغاز تا ظهور عثمانی‌ها*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ندوی، ابی‌الحسن علی‌الحسینی (۱۴۲۳ ق). *رجال الفکر و الدعوه فی الاسلام*، دمشق: دارالقلم.
- وات، ویلیام مونتگمری (۱۳۸۵). «غزالی و ناخشنودی او از توفیق دنیوی»، *فصل‌نامه علامه*، ترجمه فاطمه شاه‌حسینی، ش ۶، ش ۱۲.
- هاجسن، مارشال (۱۳۶۹). *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: کتاب‌فروشی تهران.
- هروی، ابوالحسن علی بن ابوبکر (۱۴۲۳ ق). *الاشارات الی معرفه الزیارات*، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۸). *غزالی‌نامه*، تهران: مؤسسه نشر هما.
- یاقوت حموی (۱۹۹۵). *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- یثربی، سیدیحیی (۱۳۸۱). «امام محمد غزالی و خردورزی و دین‌داری» *مجله فلسفه و کلام و عرفان ذهن*، ش ۴، ش ۱۱ و ۱۲.